زبان فردوسی

دکتر محمد جواد شریعت‏

از حسنین هیکل،روزنامه‏نویس و محقق مصری در منزل مرحوم جواهر کلام‏ وقتی می‏پرسند:چرا کشور مصر نتوانست‏ در زمان ضعف خلفای عباسی یعنی دو قرن‏ پس از تسلط اعراب زبان و فرهنگ خود را احیا کند،ولی ایران به این کار دست زد و موفق هم شد؟این روزنامه‏نویس و محقق‏ دقیق جواب می‏دهد که«مصری‏ها مانند شما ایرانی‏ها فردوسی نداشتند»و همه‏ی‏ حاضران را تحت تاثیر قرار می‏دهد و به‏ تحسین وامی‏دارد.ارزش حقیقی فردوسی را می‏توان از زبان چنین کسانی دریافت و به‏ روان فردوسی بزرگ درود فرستاد.

محققین ایرانی،فردوسی را بزرگ‏ترین‏ داستان‏سرای ایران بلکه جهان می‏دانند و بیش‏تر از زاویه‏ی داستان‏سرایی به این‏ شاعر نامبردار نگاه می‏کنند و تحقیقات خود را در این زمینه ادامه می‏دهند،در حالی که‏ بعد دیگر و شاید مهم‏تر او خدمتی‏ست که به‏ زبان فارسی کرده است و در این زمینه اگرچه‏ کارهایی هم صورت گرفته است،اما این‏ کارها مختصر و پراکنده بوده است.در حالی که قسمت مهم سبک‏شناسی، شاهنامه بررسی لغات و اصطلاحات این‏ دفتر ارجمند است،ضمن این که با تامل در زبان فردوسی می‏توان در ساختن لغات، ترکیبات و اصطلاحات تازه از این منبع‏ گسترده استفاده‏ها کرد و فیض‏ها برد.

این بنده اکنون،نمونه‏ی کوچکی از این‏ بررسی را به نظر خوانندگان گرامی می‏رسانم‏ و در مقابل لغات و اصطلاحات کنونی،لغات‏ و اصطلاحات شاهنامه را قرار می‏دهم تا ارزش کل تحقیق آشکار شود و در این کار از کتاب لغت شاهنامه‏ی عبد القادر بغدادی‏ استفاده کرده‏ام که اخیرا انجمن آثار و مفاخر فرهنگی آن را منتشر ساخته است و من در حال بررسی آن هستم و در آینده‏یی نزدیک‏ نقدی بر آن خواهم نوشت.

آسیاب/آسیا:آسیاه

سوی شهر شد شاد دل با سپاه‏ شب تیره آمد سوی آسیاه

ج 7،ص 331،ب 445

آغوش،راست و چپ سینه‏[نه خود سینه‏]:بر

بزد بربر و سینه‏ی اشکبوس‏ سبک آن زمان دست او داد بوس

ج 4،ص 197،ب 1303

آمیر آمیغ

میا میغ با راستی کژ روی‏ کهن چیز باشد پدید از نوی

ج 8،ص 2568،ب 43

آمیزش کردن‏[معاشرت کردن‏]:

برآغاریدن برآغشتن

اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک‏ تو با شاخ بد برمیاغار و یک

ج 2،ص 76،ب 5

[ویک-ای نیکبخت‏]

احترام و توقیر:آزرم:

کنون خیره آزرم دشمن مجوی‏ بدین بارگه بر مبر آب روی

ج 3،ص 65،ب 989

سیاوش را دل پر آزرم بود ز پیران رخانش پر از شرم بود

ج 3،ص 99،ب 1518

ار:ارّه

چو خستو نیاید به بند و کمر ببرّم میانش به برّنده ار

ج 3،ص 31،ب 438

اسب:بارگ،بارگی،باره

کنون رستم آن بارگش کوفتست‏ ز راه و ز رنج اندر آشوفتست

ج 4،ص 192،ب 1223

برانگیخت آن بارگش را ز جای‏ سوی لشکر خویشتن کرد رای

ج 4،ص 212،ب 61

چو بر تیز رو بارگی برنشست‏ برفت اهرمن را به افسون ببست

ج 1،ص 37،ب 47

پی باره‏یی کو چماند به چنگ‏ نماید بر آن روی جنگی پلنگ

ج 1،ص 181،ب 712

اسب یدک:بالا،بالاد،بالای

فرود آمد از کوه و بالای خواست‏ همان جامه‏ی خسرو آرای خواست

ج 1،ص 146،ب 155

به پیشش ز بالاد هفتاد و پنج‏ که درگاه کار آمدندی به خنج‏ زبهر جودن اسب بالای خواست‏ همان جامه‏ی خسرو آرای خواست

ج 3،ص 674،ب 2573(بروخیم)

اطراف دهان:بنفوز

چو رستم بدان اژدهای دژم‏ بدان یالو بنفوز و آن دود و دم

ج 2،ص 97،ب 388

انتظار بدی:بیم‏[متضاد امید:انتظار

نیکی‏]

نشست از بر اسب تازی سمند همی رفت ترسان زبیم گزند

ج 8،ص 357،ب 878

اندازه انداز

اگر بشمری نیست انداز و مر همی دز تبیره شود گوش کر

ج 4،ص 171،ب 892

باشید:بید

به گردان چنین گفت:بیدار بید بدین فرخی فال ما یار بید

ج 6،ص 388،ب 139

برگ:بلگ

به مرز کروشان همه هرچه بود ز بلگ درخت و ز کشت و درود

ج‏5،ص‏247،ب‏210

بزم،مجلس شراب:بگماز

به بگماز بنشست یک روز شاه‏ همیدون بزرگان ایران سپاه

ج‏5،ص‏9،ب‏44

تو با این سواران بس ارجمند بیارای دل را به بگماز چند

ج‏6،ص‏236،ب‏302

بلا:پتیاره

مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست‏ بتر تر ز مرگ ایچ پتیاره نیست

ج‏4،ص‏9،ب‏12

بلند،رفیع:برز

ببینید بالایی برز مرا بر و بافر و تیغ گرز مرا

ج‏4،ص‏182،ب‏1087

میانجی نخواهی به جز تیغ و گرز منش برز داری و بالای برز

ج‏4،ص‏14،ب‏95

بنای روی به ویرانی نهاده:؟آزرده

سپهبد همی گرد لشکر بگشت‏ از آن طاق آزرده اندر گذشت

ج‏6،ص‏383،ب‏160

بوی:بی

کنم تازه آیین ضحاک را بی مشک سارا کنم خاک را

ج‏1،ص‏345،ب‏160

بیخ،ریشه:بنه

همه تخمشان از بنه بر کنیم‏ به بوم و به بر آتش اندر زنیم

ج‏4،ص‏124،ب‏140

بیداری:یاد

که افراسیابش به سر بر نهاد نبودی جدا ازو به خواب و به یاد

ج‏4،ص‏78،ب‏1099

پرورنده و تربیت‏کننده:پروردگار

ز گیتی هنرمند خامش تویی‏ که پروردگار سیاوش تویی

ج‏3،ص‏41،ب‏601

تالاب:آبگیر

بر این‏سان تنش را بخستم به تیر که از خون او گشت خاک آبگیر

ج‏6،ص‏291،ب‏1205

ترسناک،مخوف:پتیاره

جهانی بر آن کوه نظاره بود که آن اژدها زشت و پتیاره بود

ج‏1،ص‏204،ب‏1047

ترسو،کم‏جرات:بددل

دل مرد بددل گریزان ز تن‏ دلیران ز خفتان بریده کفن

ج‏4،ص‏193،ب‏1253

ترنج،بالنگ:بادرنگ

یکی‏نامه فرمود پر خشم و جنگ‏ زبان تیز و رخساره چون بادرنگ

ج‏2،ص‏64،ب‏982

تکبر و غرور:با دودم

بیاراست آن جنگ را پیلسم‏ همی راند چون شیر با باد و دم

ج‏3،ص‏185،ب‏2822

توانایی،قدرت:پایاب

اگر خود ندارند پایاب جنگ‏ بریشان کنم روز،تاریک و تنگ

ج‏4،ص‏164،ب‏771

توانایی،قدرت:پای و پر

ستودان همی سازش زال زر ندارد همی جنگ را پای و پر

ج‏2،ص‏14،ب‏135

جام شراب:بلبل

زواره چو بلبل به کف بر نهاد هم از شاه کاووس کی کرد یاد

ج‏2،ص‏161،ب‏534

جاودان،جاوید:انوشه

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی نابود روزگار

ج‏3،ص‏72،ب‏1106

جدّ مادری:پدر و مادر

از افراسیاب آن سپهدار چین‏ پدر مادر شاه ایران زمین

ج‏5،ص‏264،ب‏474

جنگی،جنگجو:پرخاشگر

دو پرخاشخر با یکی تندخو گرفتند پرسش نه بر آرزو

ج‏1،ص‏101،ب‏362

چوب:باهو

ببردند بسیار باهو و تخت‏ نهادند بر تخت زیبا درخت

ج‏6،ص‏336،ب‏247

حاجت و موافقت:بایست

گر اکنون که یزدان بود یارمند بگردد به بایست چرخ بلند

ج‏4،ص‏281،ب‏1121

حوض‏[یا چتری شبیه به حوض‏]:آبگیر

طبق‏های زرین پر از مشک ناب‏ به پیش اندرون آبگیر گلاب

ج‏5،ص‏83،ب‏1480

خرّم:پدرام

نمانم که کیخسرو از بخت خویش‏ شود شاد و پدرام بر تخت خویش

ج‏4،ص‏278،ب‏1080

خشمگین‏[حیران...]آرغده یا ارغنده

سرا پرده‏ی سبز دیدم بزرگ‏ سپاهی به کردار آرغده گرگ‏ سوی رزم آمد چو ارغنده شیر کمندی به بار و سمندی به زیر

ج‏4،ص‏282،ب‏1138

خورشید:پرو

به بالای تو در چمن سرو نیست‏ چو رخسار تو تابش پرو نیست

ج‏1،ص‏161،ب‏389

درنگ کردن و منتظر بودن:پاییدن

تو امروز پیش صف اندر مپای‏ یک امروز و فردا مکن رزم رای

ج‏4،ص‏238،ب‏458

دسیسه و حیله:آب در زیر کاه

ز گفت سیاوش بخندید شاه‏ نبد آگه از آب در زیر کاه

ج‏3،ص‏20،ب‏239

دشت:بوم

نیاسود یکی تن ز بوم شکار همان یک سواره،همان شهریار

[نسخه‏ی بدل:ز خود و شکار]

ج‏5،ص‏359،ب‏2101

زاری و تضرع:آز

فرود آمد از نامور بارگی‏ به یزدان نمود آز و بیچارگی

ج‏6،ص‏121،ب‏89

زمینه:بوم

بفرمود صد جامه دیبای روم‏ همه پیکرش گوهر و زرّ بوم

ج‏5،ص‏84،ب‏1299

ساکن و بی‏حرکت:آرمده

ز دریای آرمده بر خاست موج‏ سپاه اندر آمد همی موج موج

ج‏8،ص‏239،ب‏3208

شبیه:آسا[نه به عنوان پسوند]

[به طهمورث آساست کردار او نکو رأی و پاکیزه و خوبرو]؟

شکار کردن:اشکردن

نبودی به گیتی چنین کهترم‏ که هزمان بدو پیل و شیر اشکرم

ج‏1،ص‏313،ب‏176

شکوه،ابهت:آورند

سیاوش مرا هم‏چو فرزند بود که با فرّ و با برز و آورند بود

ج‏5،ص‏390،ب‏2618

شکوه،ابهت:آورنگ

نجوید همانا فرنگیس بخت‏ نه آورنگ شاهی نه تاج و نه تخت

ج‏3،ص‏157،ب‏2401

شنا:آشناه:

بزرگان به دانش بیابند راه‏ ز دریا گذر نیست بی آشناه

ج‏6،ص‏242،ب‏403

صحیح و سالم باش:بدرود باش

بدو گفت خسرو که بدرود باش‏ جهان جاودان تار و تو پود باش

ج‏5،ص‏411،ب‏2982

صدقه:ایزدی

دگر ایزدی هرچه بایست بود یکی سرخ یاقوت بد نابسود

ج‏3،ص‏9،ب‏64

ضحاک:اژدها

بر آن محضر اژدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

ج‏1،ص‏62،ب‏199

طمع:الچخت

[به الچخت خود را میفکن به دام‏ میان دلیران شوی نیک‏نام‏]؟

قدر و منزلت:آب

ورا هر زمان نزد افراسیاب‏ فزون‏تر بدی حشمت و جاه و آب

ج‏3،ب‏94،ب‏1443

قناعت و خشنودی:بسند

مکن بیش‏تر زین دلت را نژند به داد خدای جهان کن بسند

ج‏6،ص‏95،ب‏431

کار بیهوده:بادرم

[مکن بیگنه بر تن ما ستم‏ که گیتی سپنج است با بادرم‏]؟

کرّ و فرّ:دار و برد

بپوشد رستم سلیح نبرد به آورد گه رفت با دار و برد

ج‏4،ص‏202،ب‏1403

گران‏بها:بهاگیر

دو یاره بهاگیر و دو گوشوار یکی طوق پر گوهر شاهوار

ج‏8،ص‏253،ب‏3425

گردن:بار

به خواهشگری رفتم ای شهریار وگرنه سرش را بکندی ز بار

ج‏3،ص‏235،ب‏3571

مکان،قرارگاه:آرام

به مردی نشیند به آرام تو ز تاج و کمر بسترد نام تو

ج‏1،ص‏73،ب‏382

مکر و حیله:بند

بسی گشته‏ام در فراز و نشیب‏ نیم مرد گفتار بند و فریب

ج‏2،ص‏233،ب‏841

مکر و حیله:افسوس

که چندین به افسوس خوردی خزر کنون روز آسایش آمد به سر

ج‏6،ص‏50،ب‏663

مواظب،بیدار،هوشیار:آژیر

ز بدخواه روز و شب آژیر باش‏ شب و روز با ترکش و تیر باش

ج‏5،ص‏235،ب‏1689

موافق:آب دندان

اگر آب دندان بود میزبان‏ بدان شهر خرّم دو هفته بمان

ج‏3،ص‏117،ب‏1803

ناتوان و بی‏تاب:پتیاره

همه زیر فرمانش بیچاره‏اند که با سوزش و درد پتیاره‏اند

چ‏2،ص‏152،ب‏390

نسب ونژاد:پروز

بدو گفت من خویش گر سیوزم‏ به شاه آفریدون کشد پروزم

ج‏3،ص‏8،ب‏35

نعره و فریاد:باد تند

به الکوس بزد یکی باد تند کجا دست شد سست و شمشیر کند

ج‏2،ص‏165،ب‏589

(\*)ابیاتی که دارای علامت سؤال است‏ که در شاهنامه‏ی چاپ مسکو بروخیم‏نبوده‏ است ولی در نسخه‏ی عبد القادر بغدادی‏ وجود داشته است.شماره‏ی هر بیت مربوط به شاهنامه‏ی چاپ مسکوست مگر آن‏که‏ در پرانتز کلمه بروخیم آمده است

کلام خدا با زبان دری

تورج نگهبان

بر افراز سر،ای ابرمرد طوس‏ جهانی تو را آمده پای بوس‏ به تخت جهانِ سخن تکیه زن‏ دوباره بیفزای قدر سخن‏ هشیوار دارد در این سال‏ها «دری»را شکسته پر و بال‏ها رسیده است بس پارسی را زیان‏ هم از پور ایران هم از تازیان‏ گمان نیست ایرانی راستین‏ به میراث شهنامه تا زد چنین‏ به فرموده‏ی سعدی نامور بزرگ ادب تاج‏دار هنر «بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد» بگو تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو بر خورد به چنگ خرد پارسی ساز کن‏ کنون وقت آن است آغاز کن‏ ز نو ارج شهنامه را بازگو به پایان چو آمد از آغاز گو روان پژوهندگان زنده کن‏ «دری»را سرآغاز آینده کن‏ بگو ای سرافراز نیکونژاد «چون ایران نباشد تن من مباد» در انداز طرحی غرور آفرین‏ ز نام‏آوری‏های ایران‏زمین‏ برون مرز گویش ز اندازه کن‏ مر ایران زمین را پرآوازه کن‏ که ایران ز نو مهد شیران شود «دریغ است ایران که ویران شود» در علم و فرزانگی باز کن‏ به بال و پر عشق پرواز کن‏ ره عشق هموار کن بی‏هراس‏ به ایرانی پاک یزدان‏شناس‏ پی افکن به آیین نوآوری‏ «کلامِ خدا»با زبان«دَری» تو را خامه در کف توانا بود «توانا بود هرکه دانا بود» در این‏نامه پرواز جان برگزین‏ بیارای بر«رخش»جان برگ و زین‏ در آیینه»ی جان خدا را ببین‏ نگهبان ارض و سما را ببین